

سهراب سپهری

متن کامل

هشت کتاب

مرک رنگ

زندگی خواب‌ها، آوار آفتاب

شرق اندوه، صدای پای آب، مسافر، حجم سبز

ما هیچ، ما نگاه



انتشارات اړوند

سرشناسه	: سپهری، سهراب، ۱۳۰۷-۱۳۵۹.
عنوان و نام پدیدآور	: هستن کامل هشت کتابه مرگ رنگ، زندگی خواب‌ها، آوار آفتاب، شرق اندوه ... / سپهری، سهراب
مشخصات نشر	: تهران: آرونک سما، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۶ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م
شابک	: 978-964-7622-35-6
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۳
رده‌بندی کنگره	: طای۱/۱۶ ۱۳۸۹ PIRA-۹۰
رده‌بندی دیویی	: ۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۰۹۳۵۲۵



الشارات ارولد

آدرس: خیابان ۱۲ فروردین، کوچه بنفشه، پست‌خانه، پلاک ۳
تلفن: ۶۶۴۸۵۵۰۷-۶۶۴۰۹۵۱۳-۶۶۴۸۵۴۸۲ دورنگار: ۶۶۴۸۵۴۸۲

نام کتاب: متن کامل هشت کتاب
مرگ رنگ، زندگی خواب‌ها، آوار آفتاب، شرق اندوه، صدای پای آب،
مسافر، حتم سبز، ما هیچ، ما نگاه
مؤلف: سهراب سپهری
تیراز: ۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹
چاپ: غزال
قیمت: ۷۵۰۰ تومان

شابک : 978-964-7622-35-6 ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۲۲-۳۵-۶ ISBN:

فهرست مطالب

۹.....	زندگی سهراب به روایت خودش
۱۳.....	مرگ رنگ
۱۴.....	در قیر شب
۱۷.....	دود می‌خیزد
۱۹.....	سپیده
۲۱.....	مرغ معما
۲۴.....	روشن شب
۲۶.....	سراب
۲۸.....	رو به غروب
۳۱.....	غمی غمناک
۳۳.....	خراب
۳۵.....	جان گرفته
۳۷.....	دل‌سرد
۴۰.....	دره خاموش
۴۳.....	دنگ
۴۶.....	نایاب
۴۹.....	دیوار
۵۱.....	مرگ رنگ
۵۴.....	دریا و مرد

۵۷	نقش
۶۰	سرگذشت
۶۳	وهم
۶۵	با مرغ پنهان
۶۷	سرود زهر
۶۹	زندگی خواب‌ها
۷۰	خواب تلخ
۷۲	فانوس خیس
۷۶	جهنم سرگردان
۷۸	یادبود
۸۱	پرده
۸۳	گل کاشی
۸۶	مرز گمشده
۸۹	پاداش
۹۲	لولوی شیشه‌ها
۹۵	لحظه گمشده
۹۸	باغی در صدا
۱۰۱	مرغ افسانه
۱۰۸	نیلوفر
۱۱۱	برخورد
۱۱۳	سفر
۱۱۶	بی پاسخ
۱۱۹	آوار آفتاب
۱۲۰	بی تار و پود

۱۲۲.....	طنین
۱۲۵.....	شاسوسا
۱۳۱.....	گل آینه
۱۳۷.....	همراه
۱۴۰.....	آن برتر
۱۴۲.....	روزنه‌ای به رنگ
۱۴۴.....	ای نزدیک
۱۴۶.....	غبار لبخند
۱۴۸.....	فراتر
۱۵۱.....	شکست کرانه
۱۵۳.....	دیاری دیگر
۱۵۵.....	کو قطره و هم
۱۵۸.....	سایبان آرامش ما، ماییم
۱۶۲.....	پرچین راز
۱۶۵.....	آوای گیاه
۱۶۸.....	میوه تاریک
۱۷۰.....	شب هم‌آهنگی
۱۷۳.....	دروگران پگاه
۱۷۵.....	راه‌واره
۱۷۷.....	گردش سایه‌ها
۱۸۰.....	برتر از پرواز
۱۸۲.....	نیایش
۱۸۵.....	نزدیک آی
۱۹۰.....	موج نوازشی، ای گرداب
۱۹۲.....	بیراهه‌ای در آفتاب
۱۹۵.....	خوابی در هیاهو

۱۹۷.....	تارا
۱۹۹.....	در سفر آن سوها
۲۰۱.....	ای همه سیماها
۲۰۳.....	محراب
۲۰۵.....	شرق اندوه
۲۰۶.....	روانه
۲۰۸.....	هلا
۲۱۰.....	پادمه
۲۱۲.....	چند
۲۱۴.....	هایی
۲۱۶.....	شکپوی
۲۱۸.....	نه به سنگ
۲۲۰.....	و
۲۲۲.....	نا
۲۲۴.....	پاراه
۲۲۶.....	شیطان هم
۲۲۸.....	شورم را
۲۳۳.....	گزار
۲۳۵.....	لب آب
۲۳۷.....	هنگامی
۲۳۹.....	تا
۲۴۲.....	تنها باد
۲۴۴.....	تراو
۲۴۶.....	وید
۲۴۸.....	و شکستم، و دویدم، و فتادم

۲۵۰	نیایش
۲۵۲	به زمین
۲۵۵	و چه تنها
۲۵۷	تا گل هیچ
۲۵۹	صدای پای آب
۲۸۲	مسافر
۳۰۲	حجم سبز
۳۰۴	از روی پلک شب
۳۰۶	روشنی، من، گل، آب
۳۰۹	و پیامی در راه
۳۱۲	ساده رنگ
۳۱۵	آب
۳۱۸	در گلستانه
۳۲۱	غربت
۳۲۴	پیغام ماهی‌ها
۳۲۶	نشانی
۳۲۸	واحه‌ای در لحظه
۳۳۰	پشت دریاها
۳۳۲	تپش سایه دوست
۳۳۵	صدای دیدار
۳۳۷	شب تنهایی خوب
۳۳۹	سوره تماشا
۳۴۲	پرهای زمزمه

۲۴۴	ورق روشن وقت
۲۴۷	آفتابی
۲۴۹	جنبش واژه زیست
۲۵۲	از سبز به سبز
۲۵۴	ندای آغاز
۲۵۷	به باغ همسفران
۲۶۱	دوست
۲۶۴	همیشه
۲۶۷	تا نبض خیس صبح
۳۷۱	ما هیچ، ما نگاه
۳۷۲	ای شور، ای قدیم
۳۷۵	نزدیک دورها
۳۷۸	وقت لطیف شن
۳۸۰	اکنون هبوط رنگ
۳۸۲	از آب‌ها به بعد
۳۸۴	هم سطر، هم سپید
۳۸۷	اینجا پرنده بود
۳۹۱	متن قدیم شب
۳۹۶	بی‌روزها عروسک
۴۰۰	چشمان یک عبور
۴۰۴	تنهای منظره
۴۰۷	سمت خیال دوست
۴۰۹	اینجا همیشه تیه
۴۱۲	تا انتها حضور

زندگی سهراب به روایت خودش

سهراب سپهری نقاش و شاعر، ۱۵ مهرماه سال ۱۳۰۷ در کاشان متولد شد. خود سهراب می‌گوید: ... مادرم می‌باند که من روز چهاردهم مهر به دنیا آمدم. درست سر ساعت ۱۲. مادرم صدای اذان را می‌شنیده است ... (۱).

پدر سهراب، اسدالله سپهری، کارمند اداره پست و تلگراف کاشان، اهل ذوق و هنر. وقتی سهراب خردسال بود، پدر به بیماری فلج مبتلا شد.

... کوچک بودم که پدرم بیمار شد و تا پایان زندگی بیمار ماند. پدرم تلگرافچی بود. در طراحی دست داشت. خوش خط بود. تار می‌نواخت. او مرا به نقاشی عادت داد ... (۲). درگذشت پدر در سال ۱۳۴۱ اتفاق افتاد.

مادر سهراب، ماه‌جبین، اهل شعر و ادب که در خرداد سال ۱۳۷۳ درگذشت. تنها برادر سهراب، منوچهر در سال ۱۳۶۹ درگذشت. خواهران سهراب: همایوندخت، پریدخت و پروانه. محل تولد سهراب باغ بزرگی در محله دروازه عطا بود. سهراب از محل تولدش چنین می‌گوید: ... خانه، بزرگ بود. باغ بود و همه جور درخت داشت. برای یادگرفتن، وسعت خوبی بود. خانه ما همسایه صحرا بود. تمام رویاهایم به بیابان راه داشت ... (۳).

سال ۱۳۱۲، ورود به دبستان خیام (مدرس) کاشان ... مدرسه، خوابهای مرا قیچی کرده بود. نماز مرا شکسته بود. مدرسه، عروسک مرا رنجانده بود. روز ورود، یادم نخواهد رفت: مرا از میان بازیهایم ربودند و به کابوس مدرسه بردند. خودم را تنها دیدم و غریب ... از آن پس هر بار دلهره بود که به جای من راهی مدرسه می‌شد ... (۴). سهراب از معلم کلاس اولش چنین می‌گوید: ... آدمی بی‌رویا بود پیدا

۲- هنوز در سفرم، صفحه ۱۰.

۱- هنوز در سفرم، صفحه ۹.

۴- اتاق آبی، صفحه ۳۳.

۳- همان.

بود که زنجره را نمی‌فهمید. در پیش او خیالات من چروک می‌خورد ...

خرداد سال ۱۳۱۸، پایان دوره شش ساله ابتدایی. ... دبستان را که تمام کردم، تابستان را در کارخانه ریسندگی کاشان کار گرفتم. یکی دو ماه کارگر کارخانه شدم. نمی‌دانم تابستان چه سالی، ملخ به شهر ما هجوم آورد. زیانها رساند. من مأمور مبارزه با ملخ در یکی از آبادیها شدم. راستش، حتی برای کشتن یک ملخ نقشه نکشیدم. اگر محصول را می‌خوردند، پیدا بود که گرسنه‌اند. وقتی میان مزارع راه می‌رفتم، سعی می‌کردم پا روی ملخها نگذارم. ...

مهرماه همان سال، آغاز تحصیل در دوره متوسطه در دبیرستان کاشان بود. ... در آنجا، نقاشی کار جدی‌تری شد. زنگ نقاشی، نقطه روشنی در تاریکی هفته بود. ... از دوستان این دوره: محمود فیلسوفی و احمد مدیحی سال ۱۳۲۰، سهراب و خانواده به خانه‌ای در محله سرپله کاشان نقل مکان کردند. سال ۱۳۲۲، پس از پایان دوره اول متوسطه، به تهران آمد و در دانشسرای مقدماتی شبانه‌روزی تهران ثبت نام کرد. ... در چنین شهری [کاشان]، ما به آگاهی نمی‌رسیدیم. اهل ستجش نمی‌شدیم. در حساسیت خود شناور بودیم. دل می‌باخیم. شیفته می‌شدیم و آنچه می‌اندوختیم، پیروزی تجربه بود. آمدم تهران و رفتم دانشسرای مقدماتی. به شهر بزرگی آمده بودم. اما امکان رشد چندان نبود ... (۱). سال ۱۳۲۴ دوره دو ساله دانشسرای مقدماتی به پایان رسید و سهراب به کاشان بازگشت. ... دوران دگرگونی آغاز می‌شد. سال ۱۹۴۵ بود. فراغت در کف بود. فرصت تأمل به دست آمده بود. زمینه برای تکانهای دلپذیر فراهم می‌شد. ...

آذرماه سال ۱۳۲۵ به پیشنهاد مشفق کاشانی (عباس کی‌منش متولد ۱۳۰۴) در اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) کاشان استخدام شد.

... شعرهای مشفق را خوانده بودم ولی خودش را ندیده بودم. مشفق دست مرا گرفت و به راه نوشتن کشید. الفبای شاعری را او به من آموخت. ... سال ۱۳۲۶ و در سنین نوزده سالگی، منظومه‌ای عاشقانه و لطیف از سهراب، با نام «در کنار چمن یا آرامگاه عشق» در ۲۶ صفحه منتشر شد. ... دل به کف عشق هرانکس سپرد جان به در از وادی محنت نبرد زندگی افسانه محنت‌فراست زندگی یک بی‌سر و ته

ماجر است غیر غم و محنت و اندوه و رنج نیست. در این کهنه‌سرای سپنج ... مشفق کاشانی مقدمه کوتاهی در این کتاب نوشته است. سهراب بعدها، هیچگاه از این سروده‌ها یاد نمی‌کرد.

سال ۱۳۲۷، هنگامی که سهراب در تپه‌های اطراف قمصر مشغول نقاشی بود، با منصور شبیانی که در آن سالها دانشجوی نقاشی دانشکده هنرهای زیبا بود، آشنا شد. این برخورد، سهراب را دگرگون کرد. ... آنروز، شبیانی چیزها گفت. از هنر حرف‌ها زد. ون‌گوگ را نشان داد. من در گنجی دلپذیری بودم. هرچه می‌شنیدم، تازه بود و هرچه می‌دیدم غرابت داشت. شب که به خانه برمی‌گشتم، من آدمی دیگر بودم. طعم یک استحالته را تا انتهای خواب در دهان داشتم ...

شهریورماه همان سال، استعفا از اداره فرهنگ کاشان. مهرماه، به همراه خانواده جهت تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا در رشته نقاشی به تهران می‌آید. در خلال این سالها، سهراب بارها به دینار نیما یوشیج می‌رفت.

در سال ۱۳۳۰ مجموعه شعر «مرگ رنگ» منتشر گردید. سال ۱۳۳۲، پایان دوره نقاشی دانشکده هنرهای زیبا و دریافت مدرک لیسانس. دومین مجموعه شعر سهراب با عنوان «زندگی خوابها» با طراحی جلد خود او و با کاغذی ارزان قیمت در ۶۳ صفحه منتشر شد.

تا سال ۱۳۳۶، چندین شعر سهراب و ترجمه‌هایی از اشعار شاعران خارجی در نشریات آن زمان به چاپ رسید. در مردادماه ۱۳۳۶ از راه زمینی به پاریس و لندن جهت نام‌نویسی در مدرسه هنرهای زیبای پاریس در رشته لیتوگرافی سفر می‌کند. فروردین ماه سال ۱۳۳۷، شرکت در نخستین بی‌ینال تهران خرداد همان سال شرکت در بی‌ینال ونیز و پس از دو ماه اقامت در ایتالیا به ایران بازمی‌گردد.

در سال ۱۳۳۹، ضمن شرکت در دومین بی‌ینال تهران، موفق به دریافت جایزه اول هنرهای زیبا گردید. در همین سال، شخصی علاقه‌مند به نقاشیهای سهراب، همه تابلوهایش را یکجا خرید تا مقدمات سفر سهراب به ژاپن فراهم شود. مرداد این سال، سهراب به توکیو سفر می‌کند و در آنجا فنون حکاکی روی چوب را می‌آموزد.

در آخرین روزهای اسفند سال ۱۳۳۹ به دهلی سفر می‌کند. پس از اقامتی دو

هفته‌ای در هند به تهران بازمی‌گردد. در اواخر این سال، سهراب و خانواده‌اش به خانه‌ای در خیابان گیشا، خیابان بیست و چهارم نقل مکان می‌کند. در همین سال در ساخت یک فیلم کوتاه تبلیغاتی انیمیشن، با فروغ فرخزاد همکاری نمود.

تا سال ۱۳۴۳ تمدای از آثار نقاشی سهراب در کشورهای ایران، فرانسه، سوئیس، فلسطین و برزیل به نمایش درآمد. فروردین سال ۱۳۴۳، سفر به هند و دیدار از دهلی و کشمیر و در راه بازگشت در پاکستان، بازدید از لاهور و پشاور و در افغانستان، بازدید از کابل. در آبان ماه این سال، پس از بازگشت به ایران طراحی صحنه یک نمایش به کارگردانی خانم خجسته‌کیا را انجام داد. منظومه «صدای پای آب» در تابستان همین سال در روستای چنار آفریده می‌شود.

تا سال ۱۳۴۸ ضمن سفر به کشورهای آلمان، انگلیس، فرانسه، هلند، ایتالیا و اتریش، آثار نقاشی او در نمایشگاه‌های متعددی به نمایش درآمد. سال ۱۳۴۹، سفر به آمریکا و اقامت در لانگ آیلند و پس از ۷ ماه اقامت در نیویورک، به ایران بازمی‌گردد.

تا سال ۱۳۵۷، چندین نمایشگاه از آثار نقاشی سهراب در سوئیس، مصر و یونان برگزار گردید.

سال ۱۳۵۸، آغاز ناراحتی جسمی و آشکار شدن علائم سرطان خون. دی ماه همان سال جهت درمان به انگلستان سفر می‌کند و اسفندماه به ایران بازمی‌گردد. سال ۱۳۵۹ ... اول اردیبهشت ... ساعت ۶ بعدازظهر، بیمارستان پارس تهران ... فردای آن روز با همراهی چند تن از اقوام و دوستش محمود فیلسوفی، صحن امامزاده سلطان علی، روستای مشهد اردهال واقع در اطراف کاشان میزبان ابدی سهراب گردید. آرامگاهش در ابتدا با قطعه آجر فیروزه‌ای رنگ مشخص بود و سپس سنگ نبشته‌ای از هنرمند معاصر، رضا مافی با قطعه شعری از سهراب جایگزین شد: به سراغ من اگر می‌آید، نرم و آهسته بیاید

مبادا که ترک بردارد، چینی نازک تنهایی من
... کاشان تنها جایی است که به من آرامش می‌دهد و می‌دانم که سرانجام در
انجا ماندگار خواهم شد ... و سهراب ... ماندگار شد ...

یادش گرامی و نامش پرآوازه باد



مرگ رنگ

چاپ اول
هزار و سیصد و سی



در قیر شب^(۷)

دیرگاهی است در این تنهایی
رنگ خاموشی در طرح لب است.
بانگی از دور مرا می‌خواند،

۱- کتاب مرگ رنگ سالی چند پس از انتشار دچار دستکاری شد.



لیک پاهایم در قیر شب است.

رخنه‌ای نیست در این تاریکی:

در و دیوار بهم پیوسته.

سایه‌ای لغزد اگر روی زمین

نقش وهمی است ز بندی رسته.

نفس آدم‌ها

سر بسر افسرده است.

روزگاری است در این گوشه پژمرده هوا

هر نشاطی مرده است.

دست جادویی شب

در به روی من و غم می‌بندد.

می‌کنم هر چه تلاش،

او به من می‌خندد.

نقش‌هایی که کشیدم در روز،

شب ز راه آمد و با دود اندود.

طرح‌هایی که فکندم در شب،

روز پیدا شد و با پنبه زدود.

دیرگامی است که چون من همه را
رنگ خاموشی در طرح لب است.
جنبشی نیست در این خاموشی:
دست‌ها، پاها در قیر شب است.